

مصاحبه‌ای از رولد دال، نویسنده‌ی جهانی ادبیات کودک و نوجوان

به جوک‌هایی می‌خندم که بچه‌ها به آن می‌خندند

سرمان به کارمان گرم بود که دختر بچه‌ای با موهای بلند طلایی پرید توی دفتر تحریریه و انگشت جادویی‌اش را طرف‌مان گرفت: «یالا از ما بنویسید. ناسلامتی ما خیلی معروفیم. تازه انگشت‌هم جادویی‌ست.» و به انگشتش لبخند زد: «این یادگاری رولده! اون بهم داده!» ما دختر بچه و انگشت جادویی‌اش را از کتاب «انگشت جادویی» می‌شناختیم، آب دهان‌مان را فوراً دادیم و گفتیم: «خیلی خب، تهدید کردن ندارد که!» و شیرجه زدیم توی لب تاپ‌مان تا از بزرگ‌ترین نویسنده‌ی ادبیات کودک و نوجوان در کوله‌پشتی بنویسیم.

بدون شک کم‌تر کسی در دنیا است که رولد دال را نشناسد یا کتاب‌های او را نخوانده یا فیلم‌های اقتباس شده از داستان‌هایش را ندیده باشد. دال، نویسنده، شاعر و فیلم‌نامه‌نویس پرفروش بریتانیایی‌ست که به خاطر آثارش برای کودکان و بزرگسالان در سطح جهان مشهور شده است. او در طول زندگی‌اش بیش از ۵۰ کتاب برای کودکان و بزرگسالان نوشته است و بسیاری از داستان‌هایش به صورت فیلم و نمایش‌نامه درآمده. گفت‌وگوی زیر از گزیده‌ای از مصاحبه‌های مختلف او است.

می‌کنند، زمان مورد علاقه‌ی من برای نوشتن پایان روز است، ده شب شروع می‌کنم به نوشتن و دوازده شب تمام می‌کنم. باید از صندلی‌تان بلند شوید. شما باید خودتان را به نشستن روی صندلی و بلند شدن از آن عادت بدهید.

راز موفقیت‌تان در جذب مخاطب‌های تان چیست؟

خوش‌شانسی من این است که من دقیقاً به جوک‌هایی می‌خندم که بچه‌ها به آن‌ها می‌خندند و این یکی از دلایلی‌ست که می‌توانم مخاطبانم را سرگرم کنم. شما همیشه درون‌تان جوک‌های بامزه‌ای دارید و همین می‌تواند هیجان‌انگیز باشد. باید طرح جالبی برای آن‌ها بریزید تا بامزه شوند.

شخصیت‌های جذاب و دوست‌داشتنی‌تان را چه‌طور خلق کرده‌اید؟

وقتی شما در حال نوشتن کتابی هستید که در آن شخصیت‌ها، مخالف حیوانات هستند، یک اتفاق معمولی‌ست. خیلی جالب نیست که شخصیت‌های عادی داشته باشید، چون این شخصیت‌ها قرار نیست مخاطبان و خوانندگان شما را جذب و سرگرم کنند. هر نویسنده‌ای در جهان باید شخصیت‌های خلق کند که چیز جالبی درباری‌ی خودشان داشته باشند و این در کتاب‌های کودکان اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. من به این نتیجه رسیده‌ام که تنها راهی که باعث می‌شود شخصیت داستان‌هایم برای کودکان واقعا جذاب باشند، اغراق‌آمیز کردن ویژگی‌های خوب یا بد آن‌هاست. بنابراین اگر شخصیتی خیلی بدجنس و بی‌عاطفه است، باید آن‌ها را خیلی بدجنس‌تر خلق کنید، خیلی بد، خیلی بی‌عاطفه. اگر شخصیت‌های تان زشت هستند، باید آن‌ها را خیلی زشت‌تر خلق کنید. فکر می‌کنم همین مبالغه است که باعث سرگرمی می‌شود و تأثیر می‌گذارد.

برای دیدن مناظر اطراف است، جایی که همه‌چیز در یک نگاه به چشم می‌خورد و می‌توانی پشت سرت را نگاه، و همه‌ی آن‌چه را که پشت سر گذاشته‌ای تماشا کنی. اما این یک روند خیلی خیلی آرام و طولانی‌ست.

ایده‌ی داستان‌های تان را چه‌طور پیدا می‌کنید؟

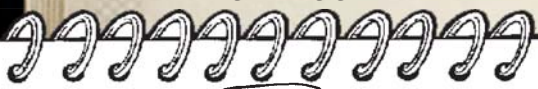
همیشه با یک بذر نقلی شروع می‌شود، یک جوانه‌ی خیلی کوچک. و همین هم به راحتی اتفاق نمی‌افتد. باید سال‌ها، دور و اطرافت را خوب گشته باشی تا بالاخره یک بذر خوب پیدا کنی. من خردم وقتی یک خویش را پیدا می‌کنم، فوراً آن را می‌نویسم. به‌خاطر همین است که فراموش نمی‌کنم. شتاب‌زده عمل نمی‌کنم. خیلی دقیق‌ام، دور و برش راه می‌روم و نگاهش می‌کنم، می‌بویام و نگاه می‌کنم ببینم می‌خواهد شروع شود یا نه؟ چون وقتی شما شروع به نوشتن می‌کنید، در واقع یک کار سالانه را شروع کرده‌اید و این تصمیم واقعا بزرگی‌ست.

روال کاری شما به چه صورت است؟

برنامه‌ی کاری من خیلی ساده و برای ۴۵ سال گذشته است. بهترین چیز، مطمئن این است که هیچ‌وقت خیلی طولانی کار نکرده‌ام. چون بعد از دو ساعت شما دیگر نوک قله‌ی کوه داستان‌تان نایستاده‌اید و باید کار را متوقف کنید. بعضی نویسنده‌ها زمان مشخصی را برای نوشتن انتخاب

نوشتن کتاب شبیه چیست؟

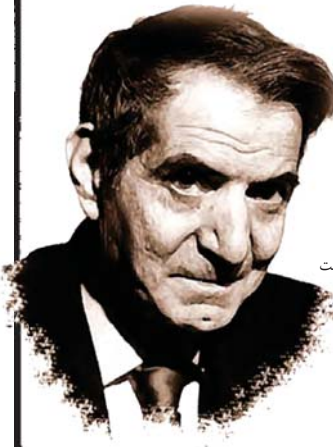
وقتی شما شروع به نوشتن می‌کنید، مثل این می‌ماند که به یک پیاده‌روی طولانی در دره‌ها و کوه‌ها... می‌روید. اولین منظره‌ای که به چشم‌تان خورد به خاطر می‌سپارید و با نوشتن پیاده‌اش می‌کنید. سپس باز هم کمی پیش می‌روید، ممکن است بالای تپه‌ای بروید و چیزهای بیش‌تری ببینید، دوباره آن را می‌نویسید و به راه‌تان ادامه می‌دهید، هر روز تصاویر مختلفی از یک چشم‌انداز یکسان را می‌بینید. بلندترین نقطه‌ی کوهی که به آن می‌رسید، همان پایان داستان‌تان است، چون بهترین نقطه



اناقی

متولد ۱۲۸۵ بود و در گذشته به تاریخ ۲۷ شهریور ۱۳۶۷. آن زمان که دانشجوی پزشکی بود، نامش محمد حسین بهجت تبریزی بود اما فقط یک سال به پایان تحصیلش مانده، درس و دانشکده را رها کرد و شاعر شد. شاعری با تخلص شهریار. شعرهای «علی ای همای رحمت» به فارسی و «حیدر بابایه سلام» به ترکی از آشناترین اشعار اوست. ۲۷ شهریور به یاد او روز شعر و ادب فارسی نام گرفته است.

آمدی، جانم به قربانت ولسی حالا چرا بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی سنگدل این زودتر می‌خواستی، حالا چرا عمر ما را مهلت امروز و فردای تو نیست من که یک امروز مهمان توام، فردا چرا نازنینا ما به ناز تو جوانی داده‌ایم دیگر اکنون با جوانان ناز کن، با ما چرا وه که با این عمرهای کوته بی‌اعتبار این همه غافل شدن از چون منی شیدا چرا شور فرهادم به پریشی سر به‌زیر افکنده بود ای لب شیرین جواب تلخ سربالا چرا ای شب هجران که یکدم در تو چشم من نغفت این قدر با بخت خواب آلود من، لالا چرا آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می‌کند در شگفتم من نمی‌پاشد ز هم دنیا چرا در خزان هجر گل ای بلبل طبع حزین خامشی شرط وفاداری بود، غوغا چرا شهریار ای حبیب خود نمی‌کردی سفر این سفر راه قیامت می‌روی، تنها چرا



آرزوهایی که منتظرند تا به دست‌مان برسند!



«شاید تمام آرزوها همین‌طورند! شاید تمام چیزهایی که همیشه آرزوشان را می‌کنیم، جایی منتظرند؛ منتظرند که ما آرزوی‌شان کنیم تا به دست‌مان برسند!» این را مارگارت ۱۱ ساله به موجی، برادر کوچک‌ترش می‌گوید. آن‌ها همراه با مادر و خواهر عقباقتاده‌شان هنی در یک کاروان (خانه‌ی متحرکی که می‌شود آن را به ازومبیل وصل کرد) زندگی می‌کنند. زندگی مارگارت با هم‌سن‌های خودش کمی متفاوت است. چرا؟ چون مسئولیت خواهر عقباقتاده و برادرش را به عهده دارد. به غیر از این‌ها، مادرش مجبور است برای گذراندن زندگی‌شان از صبح تا شب و از شب تا صبح کار کند. به خاطر همین، مارگارت مجبور است که پایه‌های مادرش برای زندگی‌شان تلاش کند. مارگارت با این‌که در یک خانواده‌ی بسیار فقیر زندگی می‌کند و حتی از ساده‌ترین امکانات یک خانه‌ی معمولی هم محروم است، برای خوشحال کردن خواهر و برادر خود تلاش می‌کند و در یک عصر معمولی با پیدا کردن یک عروسک «لب تک‌شاخ» درگیر ماجراهای عاطفی و احساسی می‌شود. با پیدا کردن این عروسک در یک مزرعه است که مارگارت می‌فهمد چیزهای مهم‌تری از لباس‌های نو یا غذای خوشمزه و خانه‌های شیک با اتاق خواب‌ها و وسایل زیبا وجود دارد. «آرزوهای کوچک» نوشته‌ی کارن هس، داستان آرزوهای کوچک، اما بزرگ خواهر و برادری‌ست که با وجود فقر شدید همدیگر را بسیار دوست دارند. این کتاب را نشر قطره با ترجمه‌ی پروین علی‌پور منتشر کرده است.